

لعل زاد (متن کامل مقاله در محفل یادبود از ۲۱مین سالروز شهادت مسعود بزرگ در ویانا)،

۱۰ سپتامبر ۲۰۲۲

نقش شخصیت‌ها در تاریخ:

تاریخ را شخصیت‌ها می‌سازند و شخصیت‌ها را خودشان!

=====

دوستان ارجمند و گرامی، سلام و درود بر شما!

امروز در اینجا گرد هم آمده‌ایم تا در باره شخصیت مسعود بزرگ یا اسطوره مقاومت حرف و سخنی داشته باشیم. زیرا همین شخصیت‌ها اند که جریان تاریخ را می‌سازند و سرنوشت مردمان را تعیین می‌کنند. به همین دلیل، در این مقاله پس از «مرور کوتاهی بر زندگینامه مسعود» به «نقش شخصیت‌ها در تاریخ»، «شخصیت سازی»، «شخصیت و برنامه»، «شخصیت و رهبری» و «نقش احمد در شرایط کنونی» پرداخته ام.

مرور کوتاهی بر زندگینامه مسعود

من در مقاله‌ی که ۱۵ سال پیش در ششمین سالروز شهادت جانگداز مسعود بزرگ زیر عنوان «مسعود راهت ادامه دارد»، در لندن ایراد کردم، زندگی و مبارزات مسعود را به سه دوره تقسیم نمودم:

دوره اول (مسعود «فرمانده هندوکش») – مسعود جوان که در سال ۱۳۵۲ «پولی‌تخنیک کابل» را ترک کرد و در ۱۳۵۴ در چوکات جمعیت اسلامی علیه رژیم استبدادی داود در پنجشیر به قیام برخاست، اما این قیام به شکست انجامید.

او در ۱۳۵۸ عملاً به نبرد مسلحانه بر ضد رژیم استبدادی تره کی در پنجشیر پرداخت و با ورود ارتش شوروی، نبرد مسلحانه خویش بر ضد اشغال شوروی را گسترش داد. او

در درازنای ده سال از «آمر صاحب» به «شیر پنجشیر» در میان مردم و در سطح جهان مشهور شد و در ردیف «فرماندهان» بزرگ جنگ‌های چریکی در جهان قرار گرفت. سرانجام در ۵ ثور ۱۳۷۱ رژیم نجیب را سرنگون ساخت و قهرمانانه وارد کابل شد.

دور دوم (مسعود «وزیر دفاع») - حکمتیار پس از پیروزی مجاهدین و ایجاد دولت اسلامی در کابل، به راکت باران شهر شروع کرد و با ویران نمودن شهر زیبای کابل، آن‌گونه که خودش گفت، با تمام توان خود از ایجاد یک حکومت با ثبات غیرپشتونی جلوگیری نمود. تلخ‌ترین دوران زندگی مسعود همین دوران است که در جلب همکاری سران و رهبران تنظیم‌های مجاهدین موفق نشد، از کمک‌های موثر کشورهای خارجی بی‌بهره ماند و از بی‌بندوباری مجاهدین در این دوران سخت ناراض بود.

دوره سوم (مسعود «رهبر مقاومت») - ناکامی حکمتیار و جنگ‌های پی‌درپی مجاهدین باعث ایجاد نیروی جدیدی به نام طالبان گردید. مسعود با ارزیابی اوضاع داخلی و خارجی با قوای خود به شمال کابل عقب نشینی کرد و طالبان در میزان ۱۳۷۵ وارد کابل شدند. در این دوران است که شخصیت استثنایی مسعود - به عنوان الگوی پایداری و رهبر مقاومت - گُل کرد. همه رهبران و فرماندهان، مقاومت را بیهوده پنداشتند، کشور را ترک کردند و از او هم خواستند که کشور را ترک کند. اما او با صدای بلند فریاد کرد: «اگر یک نفر باقی بمانم، نه تسلیم می‌شوم و نه فرار می‌کنم، بلکه مقاومت می‌کنم!»

در این دوران است که مسعود بیشترین فرماندهان و رهبران گروه‌ها و اقوام مختلف کشور را در مناطق زیر کنترل خود در ساختاری زیر نام «جبهه متحد ملی» در مقابل لشکریان جهل و ظلمت طالب متحد ساخت و به «یگانه امید و رهبر بی‌بدیل در کشور» تبدیل شد. او پس از سفر به اروپا در اپریل ۲۰۰۱ به عنوان شخصیتی در سطح جهان مطرح شد و مورد پذیرش قرار گرفت، اما پس از چند ماه در ۹ سپتمبر همان سال جام شهادت نوشید (روحش شاد باد)!

در آن مقاله به سه ویژگی مسعود اشاره کردم که او را یک سر و گردن از تمام فرماندهان و رهبران دیروزی و مدعیان امروزی آن متمایز و محبوب‌القلوب عام و خاص ساخته است:

۱. تقوا و پاکدامنی در زندگی شخصی و خصوصی (نه آلودگی و فساد)؛

۲. مقاومت و ایستادگی در مقابل استبداد و اشغال (نه معامله و سازش در مقابل پول و چوکی)؛

۳. استقلال و غیروابستگی (نه مزدورمنشی و دست‌نشانده‌گی).

وقتی از مسعود بزرگ سخن می‌گوییم، منظور ما مبالغه اوصاف، معصوم‌سازی یا مقدس‌سازی شخصیت او نیست. او با تمام بزرگی خود مانند هر فرد دیگری اشتباهاتی نیز داشت و انتقادات جدی‌ای در برخی موارد (به ویژه دوران حکومت مجاهدین در کابل) بر او وجود دارد. اما باید متوجه بود که ذکر اشتباهات رهبران و بزرگان هرگز به معنای پایین آوردن مقام و شهرت آن‌ها نه، بلکه برای پندگرفتن از درس‌های تاریخ و عدم تکرار آن‌ها برای نسل جوان و به ویژه رهبر مقاومت کنونی «احمد جوان» است، زیرا «هر کسی که کار می‌کند، اشتباه هم می‌کند»!

چنانچه ۴ سال پیش در محفل یادبود شهید مزاری در لندن، در مورد «دو اشتباه کاملاً مشابه مسعود و مزاری» در آن مقطع تاریخ و نتایج حاصله از آن چنین گفتم:

۱. به اساس کدام «دید ستراتژیک»، مسعود در کنار سیاف و مزاری در کنار حکمتیار قرار گرفت (جدا از توجیه «مجبوریت» آن‌ها و اینکه دوستان یکی، مسعود را به «انحصارگرایی و تمامیت‌خواهی» و دوستان دیگری، مزاری را به «جنگ‌گرایی و اضافه‌خواهی» متهم می‌کنند)؟

۲. به اساس کدام «تضمین و اعتماد»، مسعود به قرارگاه طالبان در میدان شهر (۲۲ دلو ۷۳) و مزاری به قرارگاه طالبان در چهارآسیاب (۲۲ حوت ۷۳) رفت (جدا از توجیه

«علت رفتن آن‌ها» و اینکه یکی به صورت معجزه‌آسا نجات یافت و دیگری با فجیع‌ترین شکلی به شهادت رسید؟»

در آن‌جا اضافه کردم: «در کنار «ضعف‌های» اساسی رهبران تاجیک، هزاره و اوزبک که یا از تاریخ نیاموخته بودند، یا فاشیزم قبیلوی را درست نشناخته بودند و یا در امور حکومت‌داری بی‌تجربه بودند، دست‌های آشکار «حکمتیار در بیرون دولت» و دسیسه‌های پنهان «سیاف در درون دولت» را از عوامل اصلی جنگ‌های کابل، تقابل اقوام و عدم ریشه‌گیری حکومت آن‌ها و در نهایت، ظهور دوباره فاشیزم قبیله در وجود طالبان، کرزی و احمدزی می‌دانم».

شاید امروز بتوانیم با وضاحت بیشتر، به یکی از «اشتباهات» دیگر مسعود بزرگ در بالابردن «داکتر عبدالله» و شخصیت‌سازی این «مار آستین» اشاره کنیم که او را نماینده خاص و لابیگر خود با دنیای خارج تعیین کرده بود، در حالیکه زهر کشنده این مار آستین را از معرفی کرزی در بن (نیاز رهبر پشتون) تا تسلیمی در سه دور انتخابات چشیدیم (حالا هم در کنار کرزی نقش آرایشگر مشروعیت رژیم طالبان در کابل را بازی می‌کند!) پیام اصلی من برای دوستان این است که به عوض بزرگنمایی‌ها، معصوم‌سازی‌ها و تقدیس‌گرایی‌ها از رهبران و شخصیت‌ها (یا سوگواری/مرثیه‌خوانی در مراسم آن‌ها)، به بررسی برنامه‌ها، کارنامه‌ها یا افکار و اندیشه‌های آن‌ها در مورد آزادی، عدالت، مقاومت، کسب اقتدار/حاکمیت (دستگاه قدرت) و ایجاد یک «جامعه دموکراتیک» (بر بنیاد خودگردانی ولایات، پاسخ‌گویی مقامات و برابری شهروندان) در کشور خود بپردازیم که چاره و درمان همه دردهای مردم و جامعه ما است (شکل ۱ دیده شود)!

شماری از دوستان ما در توصیف شخصیت و عظمت مسعود بزرگ از چنان شعارهای استفاده می‌کنند که ظاهر زیبا، اما ماهیت/مضمون مایوسانه/نومیدانه برای آموزش/پرورش فرزندان ما دارد. به گونه مثال گفته می‌شود: مسعود دیگری زاده نمی‌شود، مسعود تکرار نمی‌شود مسعود استثنای تاریخ است، هیچ‌کسی مسعود نمی‌شود و...

در حالیکه به جای آن‌ها می‌توان چنین شعارها داد: هر مادر/خواهر ما باید مسعود دیگری بار آورد و یا هر فرزند ما باید مسعود دیگری شود. یا چرا ما این روحیه را تبلیغ، ترویج و تلقین نکنیم که مسعود باید الگوی هر فرزند ما باشد و یا چرا آروز نکنیم که احمد جوان، مسعود ثانی شود (زیرا مسعود ثانی شدن یعنی پیروی از مسعود و پرورش خصایل و ویژگی‌های او در شخصیت خودمان است که یک امر کاملاً آموزشی/پرورشی است)!



شکل ۱. شیمای بنیادهای یک جامعه دموکراتیک (عادلانه و مردمسالار)

نقش شخصیت‌ها در تاریخ

در تاریخ فرشته چنین آمده است: در سال ۱۵۱۰ که روابط شاه اسماعیل صفوی با شییبانی خان اوزبک در اثر تعرض اوزبکان تیره شد، نامه‌ی برایش فرستاد که از تعرض دست بردار و این بیت در آن درج کرد:

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد

درخت دشمنی بر کن که رنج بی‌شمار آرد

شیبانی خان در پاسخ نوشت: دعوی سلطنت کسی کند که آبا و اجداد او پادشاه باشد. برایش عصا و کجکولی فرستاد که میراث پدر و نیاکان تو این است. اگر گامی فراتر نهی، سر خود برباد خواهی داد!

شاه اسماعیل در پاسخ نوشت: اگر سلطنت به میراث می‌بود، از پیشدادیان به کیانیان نمی‌رسید و به چنگیزخان و به تو از کجا می‌رسید و این بیت را درج نمود:

عروس ملک کسی در کنار گیرد چُست

که بوسه بر لب شمشیر آبدار زند

برایت چرخ و دوک فرستادم، آن را بر گیر و پی‌کاری برو که لایق و شایسته‌ی تو است. ورنه، به جنگ برون آی که سخنان دیگر در رزمگاه گفته خواهد شد.

شاه اسماعیل متعاقب نامه روان شد، حکام اوزبک را از ممالک خراسان دور کرد و شیبک خان را با مردمش هلاک ساخت!

+ + +

همچنان گویند: «نادرشاه افشار در یکی از جنگ‌ها پیرمردی را می‌بیند که با موی سپید مانند شیر می‌جنگد و شمشیر می‌زند!

نادرشاه پس از جنگ، پیرمرد را به چادر خود فرا می‌خواند. پیرمرد می‌آید و ادای احترام می‌کند. نادر از او می‌پرسد: اهل کجا هستی که چنین شمشیر می‌زنی؟

پیرمرد می‌گوید: اهل اصفهان هستم!

نادر از او می‌پرسد: زمانی که اصفهان توسط محمود افغان اشغال شد، تو کجا بودی؟ در اصفهان نبودی؟

پیرمرد می‌گوید: من بودم، اما تو نبودی!

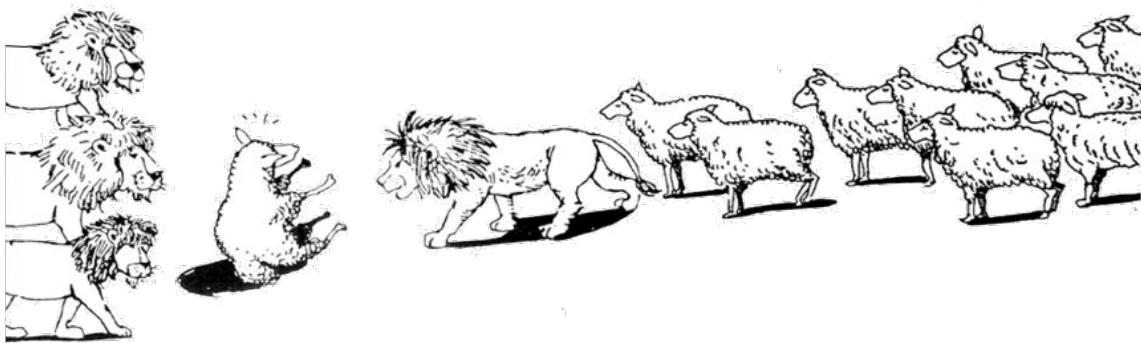
+ + +

ما امروز می‌توانیم فرموده‌ی «شاه اسماعیل صفوی» و آن «پیرمرد اصفهانی» را در وجود هم‌زمان و پیروان نامدار مسعود بزرگ پس از شهادت او در جریان ۲۰ سال گذشته مشاهده کنیم و به نقش تعیین‌کننده شخصیت‌ها در تاریخ، بیشتر از پیش باورمند

شویم (زیرا تاریخ بشر در همه عرصه‌ها، میدان عملکرد شخصیت‌ها است! کمتر موردی در تاریخ بشر می‌توان یافت که مردمی برخاسته و جامعه را عوض کرده باشند، مگر آنکه شخصیت‌های برخاسته‌اند، مردم را به دنبال خود کشانیده‌اند و جامعه را عوض کرده‌اند. بنابراین، نباید منتظر بود که مردم برخیزند و جامعه را عوض کنند، بلکه باید شخصیت‌های برخیزند و مردم را به دنبال خود بکشانند تا جامعه را عوض کنند. با آنکه مردم همیشه وجود دارد، شخصیت‌های تاریخ‌ساز نادر و کمیاب اند):

گویا مسعود، شیری بود که یک گله‌ی گوسفند را رهبری می‌کرد (با حرمت فراوان به صدها کادر و فرمانده که جان‌های شیرین خود را در راه او فدا کردند)؛ آن‌ها در زیر سایه مسعود می‌رمزیدند و در میدان مبارزه و مقاومت می‌درخشیدند. اما یاران و همراهان مسعود پس از شهادت او، افزود بر فروش اقتدار سیاسی در بن و معامله در قانون اساسی، در جریان ۲۰ سال برای رسیدن به چوکی وزارت و معاونیت کرزی/احمدزی به رقابت با یکدیگر پرداختند و با آنکه دارای مقام‌های عالی دولتی بودند، یکبار هم نپرسیدند که داود، سیدخیلی و کاظمی‌ها چرا و چگونه کشته شدند؟ یعنی، اگر یکی از آن‌ها «ویژگی‌های مسعود» یا حداقل خصایل «رهبری» را می‌داشت (یا کسب می‌کرد)، نه «حوزه مقاومت» تکه و پارچه می‌شد و نه کشور به سرنوشت امروزی گرفتار می‌گردید.

بیهوده نگفته‌اند که «لشکری از گوسفندان به فرماندهی یک شیر، بهتر از لشکری از شیران به فرماندهی یک گوسفند است» (شکل ۲ دیده شود).



شکل ۲. شیمای رهبری گله‌های شیر و گوسفند

سوگمندان، این سرنوشت «دیگ بی سرپوش»، شامل تقریباً تمام سازمان‌های چپ و راست دیروزی در کشور بوده است:

هر زمانی دیگ بی سرپوش شد / پایمال گربه‌ها و موش شد
دیگ بی سرپوش، بین خار و خس / می‌شود آماج زنبور و مگس

شخصیت سازی (شخصیت چیست و چگونه ساخته می‌شود)

همه افراد در کل، دارای دو نوع «شخصیت» (به مفهوم «ویژگی‌های برجسته») اند:

۱. شخصیت ظاهری (Personality): آن ویژگی‌های بیرونی/جسمانی افراد (مانند جنس، اندام، رنگ جلد/مو، حرکات، رفتار، گفتار و غیره) که در چهره آن‌ها و مسایل روزانه مشاهده می‌شود [ویژگی‌های جاذبوی (Charisma) افراد که باعث اثربخشی یا جذب دیگران (بیننده/شنونده) می‌شود، نیز از ویژگی‌های (شخصیت) ظاهری است];

۲. شخصیت واقعی (Character): آن ویژگی‌های درونی/فکری افراد (مانند باور/روحیه، استعداد/توانایی، صداقت/خیانت و غیره) که در ذهن آن‌ها و شرایط خاص مشاهده می‌شود. شخصیت در مجموع، منشای ژنتیک (هر آنچه که از طریق والدین به ارث می‌گیریم)، محیطی (هر آنچه که از طریق خانواده و اجتماع در وجود ما شکل می‌گیرد و در کنترل ما قرار دارد) و یا ترکیبی از هر دو (تاثیر متقابل ژنتیک و محیط) دارد.

شخصیت ظاهری ممکن است تا اندازه‌ی محصول عوامل ژنتیک باشد (که در کنترل ما نیست، حالا تغییر ژن نیز ممکن شده است)، اما شخصیت واقعی تا اندازه زیادی محصول عوامل محیطی [یعنی تغذیه مادی/غذایی (انواع خوردنی و نوشیدنی که پس از پردازش در معده/روده، نیازهای جسمانی ما را تامین می‌کند) و تغذیه فکری/ذهنی (آگاهی و آموزش/پرورش که از طریق حواس وارد ضمیر ناخودآگاه/مغز ما شده و پس از پردازش در آنجا، سیستم باورها و روحیه ما را می‌سازد)] است.

به نظر می‌رسد، تغذیه ژنتیک مواد خام/اولیه بسیاری از استعدادها، توانایی‌ها و مهارت‌ها را در ژن‌ها یا نورون‌های مغز هر فردی با اندازه‌های متفاوت فراهم می‌کند که در اثر شناخت آن‌ها و تغذیه درست محیطی (آموزش و پرورش) رشد و توسعه نموده و به اوج کمال می‌رسند (به همین دلیل، وظیفه اساسی آموزگاران باید آموزش اندیشیدن و کشف استعداد/توانایی‌های دانش‌آموزان باشد، نه انبار نمودن اندیشه‌ها یا جامع‌الکمالات سازی آن‌ها) [اما اگر برخی استعدادها در ذات (ژن/نورون) ما موجود نباشد، آموزش و پرورش اثری نخواهد داشت و یا اگر زمینه آموزش/پرورش مناسب فراهم نگردد، هیچ استعداد و مهارتی شگوفان نخواهد شد]:

اگر بیضه زاغ ظلمت سرشت / نهی زیر طاوس باغ بهشت

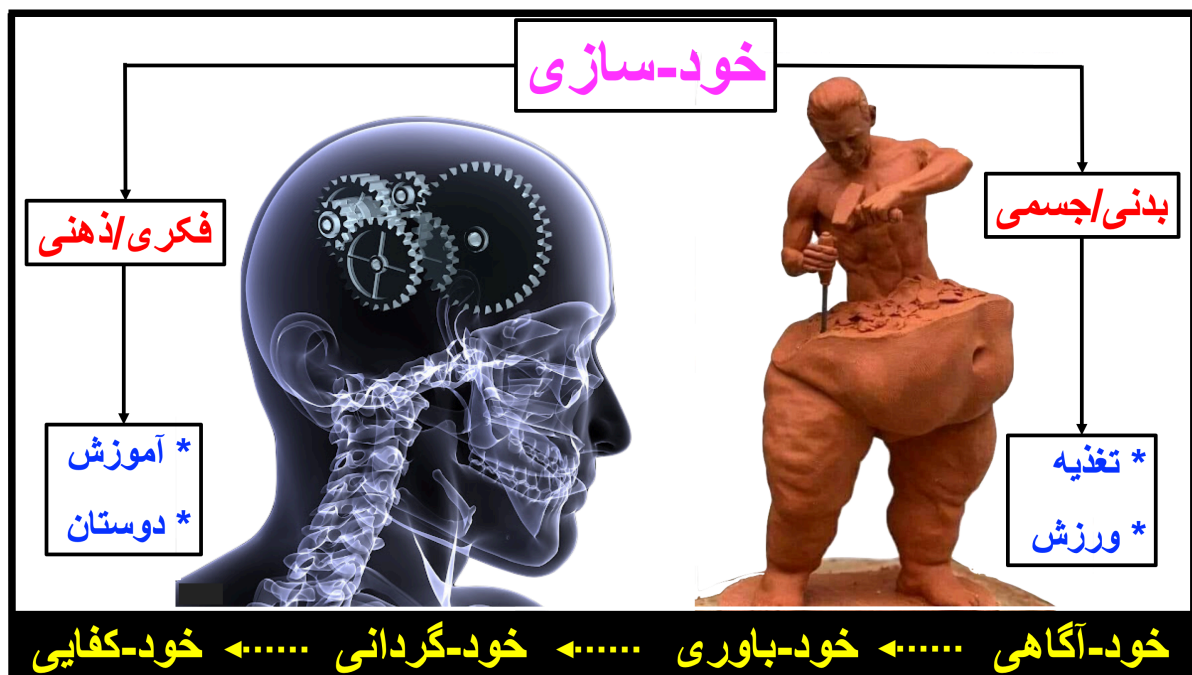
شود عاقبت، بیضه زاغ زاغ / برد رنج بیهوده، طاوس باغ

بنابراین، شخصیت واقعی آن چیزی نیست که با آن زاده می‌شویم و نتوانیم آن را تغییر دهیم. بلکه آن ویژگی‌های است که خودمان آن‌ها را در ذهن خود پرورش می‌دهیم و مسئولیت آن را بر عهده داریم. زیرا این شخصیت نتیجه‌ی ده‌ها و صدها «انتخاب گزینه‌های روزانه» ما در پاسخ/واکنش به حوادث/شرایط گوناگون زندگی (چگونگی تعامل با خانواده و جامعه یا سهولت‌ها و دشواری‌ها) است (فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ). اگر پروسه «انتخاب» یا «تصمیم‌گیری» در میان نباشد، هنوز زنده‌ایم و شخصیت ظاهری داریم، نه شخصیت واقعی (چون «تفاوت آزادی و اسارت در انتخاب راه است»!).

بنابراین، همین شخصیت واقعی/ذهنی ما است که نقش فرمانده و تعیین کننده در زندگی ما دارد و سرنوشت ما را می‌سازد. زیرا تمام افکار و اعمال ما محصول ذهن (باور و روحیه) ما است. باور مثبت عبارت از داشتن آگاهی لازم از آخرین دستاوردهای علم و فناوری و روحیه مثبت عبارت از داشتن شجاعت لازم برای تحقق آن‌ها است. نطفه‌ی ما که با تغذیه ژنتیک در شکم مادر شکل می‌گیرد و سپس با تغذیه محیطی (خانواده و اجتماع)

رشد و نمو می‌کند، شخصیت ما را در درازنای زندگی می‌سازد. پس، ما آن چیزی هستیم که تغذیه می‌کنیم (از کوزه همان تراود که در او است)!

به عباره دیگر، شخصیت واقعی از ویژگی‌های درونی خودمان ساخته می‌شود. مانند کاشتن و پرورش یک دانه در خاک یا «تراش‌کاری» یک سنگ برای ایجاد مجسمه‌ی که در ذهن خود ترسیم می‌کنیم. اگر ما بخواهیم همان شخصیت دل‌خواهی را داشته باشیم که در ذهن خود تصور می‌کنیم، باید آن ویژگی‌ها را از مواد خام درون خودمان بسازیم (إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ). در این صورت، شخصیت واقعی همان چیزی است که پس از تراش‌کاری و دور انداختن مواد غیرضروری بدست می‌آید (شکل ۳ دیده شود).



شکل ۳. شیمای پروسه خود-سازی

چون افکار و اعمال ما در هر لحظه از مغز (مرکز نظام باور/روحیه) ما سرچشمه می‌گیرد و عامل اساسی در پیروزی و شکست ما شمرده می‌شود، تنها با زرق باورهای جدید/مثبت و روحیه جدید/مثبت است که خون تازه‌ی در مغز ما جریان می‌یابد. «انتخاب

الگوها»ی تابناک و ماندگاری (چون ابومسلم، اسماعیل سامانی و مسعود) و پیروی از آن‌ها، گام مهم دیگری در راستای رشد و انکشاف باورها و روحیه ما است (اثرپذیری).

بنابراین وظیفه ماست که نه تنها شیوه‌های «انتخاب درست» تغذیه مادی (برای معده که گوشت/چربو می‌سازد) و ذهنی (برای مغز که باور/روحیه می‌سازد) را فرا گیریم، بلکه در «حفظ و مراقبت» این دو منبع شخصیت به عنوان «مزرعه/باغچه» زیبای زندگی خود تلاش کنیم، نه اینکه آن‌ها را به «انبار» یا «زباله‌دانی» تبدیل کنیم (زیرا هر آنچه در آن‌ها می‌کاریم، همان را درو می‌کنیم و باید مراقب باشیم که این مزرعه/باغچه ما هر لحظه در معرض آفات، امراض و حوادث گوناگون قرار دارد) (شکل ۴ دیده شود).

هیچ کس از پیش خود چیزی نشد	هیچ آهن خنجر تیزی نشد
هیچ کس استاد قنادی نگشت	تا که شاگرد شکرریزی نشد
هیچ مولانا نشد مولای روم	تا مرید شمس تبریزی نشد



شکل ۴. شیمیای معده و مغز یا منبع شخصیت‌های ما

قابل ذکر است که بخش زیاد مواد مفید/ضروری تغذیه مادی (خوردنی/نوشیدنی) که وارد بدن می‌شود، در معده و روده‌ها به گونه خودکار جذب شده، «گوشت/چربو» و مواد ضروری بدن را می‌سازد و مواد مضر/اضافی آن دفع می‌شود (جذب/دفع خودکار).

اما عملکرد مغز متفاوت است: تغذیه ذهنی که از طریق حواس پنجگانه وارد ضمیر ناخودآگاه می‌شود، بدون تشخیص مواد مفید/مضر یا مثبت/منفی در آن‌جا به گونه خودکار

ثبت/ذخیره می‌شود و مخزن «باور/روحیه» (افکار، اعمال، احساسات و اطلاعات) ما را می‌سازد (همیشه فعال است، اما جذب/دفع خودکار ندارد).

بنابراین، ذهنیت منفی، مضر یا خرافات در ضمیر ناخودآگاه (یا انبار اطلاعات) را فقط می‌توان توسط ضمیر خودآگاه که وظیفه پردازش/پالایش یا فیلتر و تصفیه را اجرا می‌کند (به کمک آموزش، پرورش و ذهنیت‌سازی) تغییر داد و اصلاح کرد (به این ترتیب، تغییر شخصیت از تغییر ذهنیت و تغییر ذهنیت از پذیرش مسئولیت آغاز می‌شود؛ نه ملامت سازی دیگران یا قسمت/تقدیر)!

اثرمندی شخصیت جاذبوی یا کاریزماتیک که در جذب افراد تقریباً مانند عصای جادویی عمل می‌کند، وابسته به «حضور دیگران» است. در حالیکه شخصیت واقعی تابع حضور دیگران نبوده و حتی در شرایطی که تنها و در یک جزیره دورافتاده قرار بگیرید، برای شما نیروی اراده، برنامه و مقاومت می‌دهد که «راهی می‌یابید و یا راهی می‌سازید» (در حالیکه شخصیت جاذبوی در چنین حالتی، هیچ کمکی نمی‌کند).

شخصیت و برنامه

«شخصیت‌ها» (به مفهوم «افراد برجسته») معمولاً کسانی اند که از «دانش و تجربه» لازم در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و غیره برخوردار بوده و با «برنامه/اهداف» معین در یکی از این عرصه‌ها کار و فعالیت می‌کنند.

برنامه، فهرست یا «جدول اقدامات مشخص زمانی» برای رسیدن به یک کار/هدف معین (کوتاه‌مدت و درازمدت) یا تعیین اهداف مشخص (دور/نزدیک)، راه‌ها و وسایل رسیدن به آن (در یک زمان معین) است. به عبارتی دیگر، برنامه عبارت از یک رویای دارای زمان اجرا (ضرب الاجل) است، در حالیکه رویا عبارت از برنامه بدون زمان اجرا است! برنامه را شخصیت‌ها می‌سازند و تحقق می‌بخشند (در غیر آن برنامه نمی‌تواند چیزی جز «جملات زیبا بر روی کاغذ» باشد). شخصیت بی‌برنامه به بی‌راهه می‌رود (یعنی سفر

بدون مقصد دارد) و برنامه بی‌شخصیت بدون اجرا (یا همان جملات زیبا بر روی کاغذ می‌ماند. شخصیت‌ها می‌آیند و می‌روند، اما برنامه‌ها می‌مانند و باید ادامه یابند.

گفته‌ی وجود دارد که «اگر ما برنامه‌ی برای خود نداشته باشیم، در برنامه دیگران خواهیم افتاد». تفاوت شخص با برنامه (هدفمند) و بی‌برنامه (بی‌هدف) مانند تفاوت یک قهرمان تینس و یک کودک سرگرم بازی تینس در میدانی است که نه جال دارد، نه شخص مقابلی که توپ را برگرداند و نه کسی که حساب بازی را بگیرد!

معمولا در دنیای مذهبی/ایدئولوژیک، شخصیت/رهبرها همه‌کاره اند و برنامه ارزش زیادی ندارد (چون مریدان/پیروان آن‌ها معمولا پیران/رهبران خود را «معصوم» و گفتار آن‌ها را وحی منزل می‌پندارند و از هر گفتار/کردار آن‌ها مقلدانه پیروی می‌کنند).

اما در دنیای علمی/سیاسی، شخصیت و برنامه هر دو مهم اند (طرفداران آن‌ها معمولا شخصیت‌ها و رهبران خود را «معصوم» نمی‌پندارند و هر گفتار/کردار آن‌ها را آگاهانه ارزیابی می‌کنند که سازگار با برنامه‌های‌شان باشد و از هیچ شخصیتی بُت نمی‌سازند).

شخصیت و رهبری

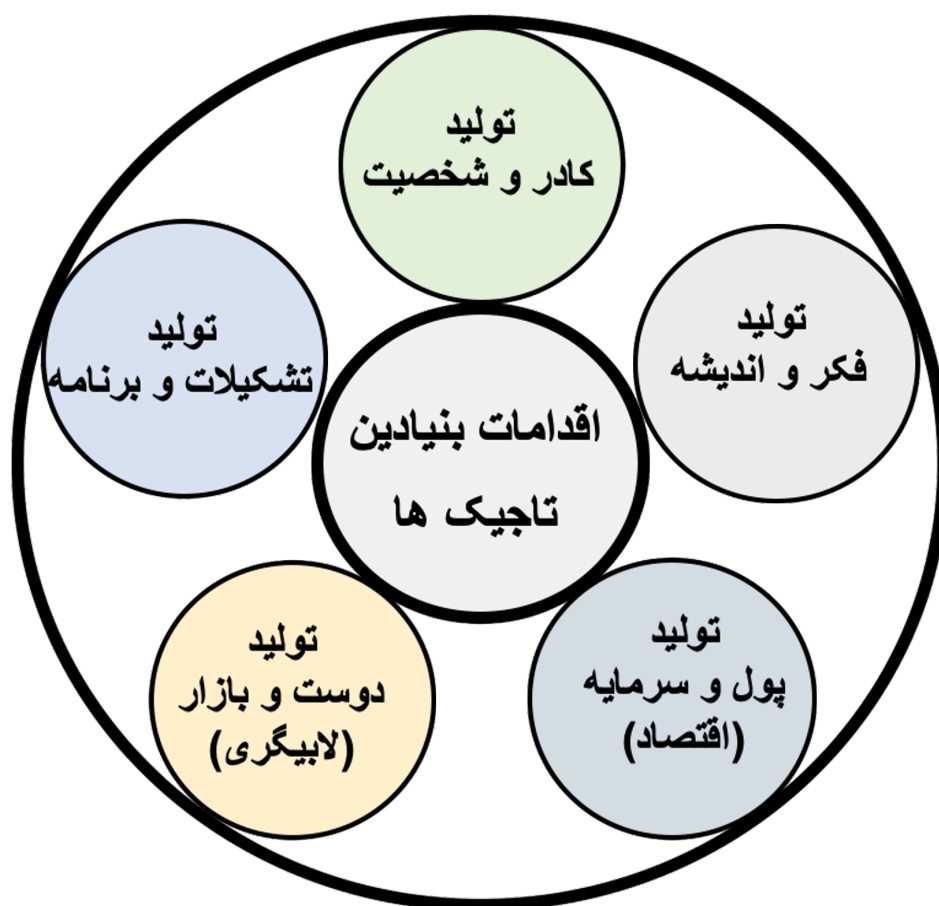
هرگاه فردی، روشنفکری، دانشمندی و یا هر شخصیتی به کار در میان مردم و بسیج آن‌ها پردازد، رسالت رهبرانه یا پیامبرانه بر دوش می‌گیرد (تاکید بیشتر روی «رهبری سیاسی» است). رهبران معمولا از بین مردم بر می‌خیزند و در میان مردم به رهبر تبدیل می‌شوند. به این علت رهبران، همچنانکه در قید افکار/آرای مردم اند، آن‌ها را در جهت روشنگری، اعتمادسازی و طرفدارسازی، بسیج و متشکل می‌سازند تا در جهت تحقق اهداف خود سوق دهند (رابطه بین رهبر و مردم مانند رابطه بین ماهی و آب است)!

رهبران وظیفه رانندگی و گرداندگی جامعه/نظام/نهادهای را بر عهده دارند و با قدرت، شجاعت و وفاداری در جلب احترام پیروان خود، نقش اساسی و تعیین کننده در پیروزی

انقلابات و استقرار نظام‌ها (دموکراتیک یا دیکتاتوری) دارند. بزرگترین مهارت یک رهبر، تاثیرگذاری و الهام بخشیدن به مردم است.

همچنانکه هر شخصیتی در جریان زمان و میدان عمل تغییر (مثبت یا منفی) می‌کند، رهبران نیز به ترسو/محافظه کار (معامله‌گر و نوکر زر/زور)، عوام‌گرا/مردم‌فریب (لافوک/خودستا با دادن شعارهای آتشین به خاطر کسب شهرت یا قدرت/ثروت) و یا انقلابی/صادق (متعهد و وفادار به آرمان/منافع مردم) تبدیل می‌شوند.

هر رهبر سیاسی برای تغییر جامعه/مردم خود به اقدامات بنیادین زیر نیاز دارد: تولید کادر/شخصیت، تولید تشکیلات/برنامه، تولید فکر/اندیشه، تولید پول/سرمایه و تولید دوست/بازار (لابیگری) (شکل ۵ دیده شود).



شکل ۵. شیمای اقدامات بنیادین رهبران سیاسی

گفته‌ی مشهوری است که «قوت هر سازمان (تشکیلات) در کادرهای آن و قوت هر کادر در تشکیلات آن (سازمان‌دهی توسط رهبر/رهبران) نهفته است». پول/سرمایه بنیاد مادی سازمان، فکر/اندیشه بنیاد معنوی سازمان و دوست/بازار (لابیگری) بنیاد رشد و توسعه سازمان را تامین/تضمین می‌کند (با این شاخص‌ها می‌توان در مورد نقش، قوت و صداقت هر رهبر/سازمان قضاوت کرد).

کادرها ستون فقرات یا آگاه‌ترین، ماهرترین و فعال‌ترین افراد یک سازمان، نهاد یا دولت اند که مسئولیت اداره و کنترل بخش‌های آن را بر عهده دارند و با کار و کاریزمای خود در میدان عمل رهبر می‌شوند. با آنکه کادرها و رهبران لازم و ملزوم یکدیگر اند، اما تفاوت ماهوی دارند. چنانچه، کادرها یا مدیران (از طریق اختیارات/صلاحیت) بر کارمندان خود اداره/مدیریت (Managing) و رهبران (از طریق نفوذ/الهام) بر پیروان خود رهبری/هدایت (Leading) می‌کنند؛ کادرها در سیستم و رهبران روی سیستم کار می‌کنند (سیستم می‌سازند)؛ یا کارایی کادرها در بالا رفتن از نردبان موفقیت است، اما رهبران تعیین می‌کنند که نردبان‌ها به دیوار درستی تکیه دارند یا خیر؛ کادرها نقش «حواس» و رهبران نقش «سر» در بدن را دارند!

ماهیت کادرها و رهبران مختلف زمانی به خوبی آشکار و روشن می‌شود که آن‌ها در عین موقعیت، حوادث یا شرایط (به ویژه دشوار) قرار گیرند و آن‌گاه دیده می‌شود که هر یک واکنش‌های کاملاً متفاوت و حتی غیرمنتظره‌ی از خود نشان می‌دهند. به همین علت گفته می‌شود که «هیچ کس را نباید بر بنیاد شخصیت ظاهری آن قضاوت کرد»!

تفاوت در بین کادرها و رهبران را می‌توان در مثال ساده زیر نیز توضیح داد: شما با گروهی از افراد و کادرها وارد «جنگل انبوهی» شده‌اید و می‌خواهید راه خود را از میان جنگل باز کنید. «کادرها» دساتیر لازم برای افراد صادر می‌کنند و همه را با آلات و وسایل خود آماده می‌سازند تا مسیر خود را از میان جنگل باز کنند. اما در این میان، «رهبر» کسی است که بر بلندترین درخت این جنگل بالا می‌شود، وضعیت را ارزیابی می‌کند، سمت حرکت و مسیر گروه را نشان می‌دهد!

ارتش زمان صلح به خوبی می‌تواند با «مدیریت» به بقای خود ادامه دهد، اما ارتش زمان جنگ وضعیت کاملاً متفاوت دارد و در تمام سطوح نیازمند رهبران لایق و شایسته است. زیرا تاکنون هیچ‌کس نتوانسته است بیان کند که هنگام نبرد، مدیریت افراد چگونه باید باشد. انتخاب ایزنهاور در راس فرماندهی نیروهای متحد در اروپا در جنگ جهانی دوم به دلیل سختی، استقامت و توانایی او بود (در حالیکه تعداد زیاد رهبران با جذب و هیجان انگیز مانند چرچیل، مونتگمری، دوگل و پاتون وجود داشتند). او در ۱۹۴۴ با گروهی از افسرانی که به جنگ می‌رفتند، دیدار داشت. او ریسمانی را بالای میزی پهن کرد و با نمایش تیله و کش کردن تار با انگشت خود به آن‌ها نشان داد: ارتش مانند مانند این تار است، اگر از پشت تیله کنید، درهم و پیچیده شده و ناگشوده‌تر می‌شود. بنابراین، سربازان باید از جلو رهبری شوند، نه اینکه از پشت سر تیله شوند!

این مثال‌ها به خوبی وضعیت و ماهیت شخصیت‌ها، بزرگان و رهبران حوزه ما را در ۲۰ سال گذشته نشان می‌دهد (از تسلیمی اقتدار سیاسی در بن تا تصویب قانون اساسی ریاستی/شاهی و حذف زبان/هویت، پرچم و سایر نمادها) که حدود ۱۰۰ هزار سرباز و بهترین فرماندهان ما در زیر «رهبری کرزی/احمدزی»، جان‌های شیرین خود را ظاهراً در مبارزه با طالب («برادران ناراضی آن‌ها») و در واقعیت، برای تداوم حاکمیت فاشیستی آن‌ها قربان کردند؛ یا فرماندهان و بزرگانی که در زمان مسعود مثل ستاره می‌درخشیدند، تقویت و گسترش طالبان توسط کرزی/احمدزی، سخنان علنی آن‌ها در مورد طالبان و هشدارهای دانشمندان و روشنگران را نادیده گرفتند و به شرکای دست‌رخوان آن‌ها تبدیل شدند (چون رهبر/مسعود دیگری در میدان نبود و «دیگ بی سرپوش شد»!) این وضعیت تصویر دقیقی از همان گفته معروف چرچیل در مورد «اقلیت خاین و اکثریت نادان» در کشور را به نمایش می‌گذارد!

معمولاً کادرها انگیزه دهنده و رهبران الهام بخش اند، اما هنگام سخن‌گفتن می‌توان تصمیم گرفت که کدام یک مناسب‌تر است. اگر می‌خواهید مردم را به اقدامات فوری فرا خوانید، آن‌ها را انگیزه دهید (منابع انگیزه: قدرت، ثروت، شهرت، خدمت، مدال/نشان/رتبه

و غیره). اما اگر می‌خواهید آن‌ها را توانا (خود-آگاه، خود-باور، خود-گردان و خود-کفا) سازید، الهام دهید (منابع انگیزه: یک شخص، یک داستان/کتاب، یک سرود/شعر/جمله و غیره). انگیزه یک نیروی بیرونی (مشوق یا پاداش مادی/معنوی) است که ما را برای اجرای یک هدف معین تیله (Push) می‌کند (ما انگیزه را می‌بریم، اگر در جریان راه، سرد و خاموش نشود)، اما الهام نیروی درونی است که ما را برای اجرای یک هدف معین کش (Pull) می‌کند (الهام ما را می‌برد و سرد/خاموش نمی‌شود). تفاوت انگیزه و الهام را می‌توان از مقایسه «کارایی» یک بایسکل (انگیزه) و موتور (الهام) یا قدرت/سرعت و زحمت/راحت آن‌ها درک کرد (شکل ۶ دیده شود). الهام پاداشی، جز خود-اقناعی/ارضایی یا آرامش درونی/وجدانی ندارد که با آن احساس غرور و افتخار می‌کنیم. تنها بلندهمتی (Ambition) یا نیروی باور/روحیه عالی یا داشتن اهداف بزرگ است که انگیزه را به پیش می‌راند و الهام را تحقق می‌بخشد (قناعت ضد بلندهمتی است):

همت بلند دار که مردان روزگار / از همت بلند به جایی رسیده اند



شکل ۶. شیمای بایسکل (دوچرخه) و موتور در مشابهت با نیروی انگیزه و الهام

یکی از تعریف‌های جدید «رهبری» این است: «رهبر واقعی کسی است که در زندگی خود رهبران بیشتر تربیه می‌کند (Duplication)» (راز بزرگی در این مقوله وجود دارد که نشان دهنده‌ی نقش رهبری و دلیل فروپاشی سازمان‌ها پس از درگذشت رهبری یا نبود آن است)!

نقش احمد در شرایط کنونی

کشور ما بار دیگر در ظلمت سیاه فاشیسم قومی/مذهبی طالبان فرورفته است. مردم منتظر اند تا شخصیت‌ها، فرماندهان و رهبرانی ظهور کند که رسالت پیشاهنگی مبارزات آن‌ها را بر دوش گیرد و آن‌ها را از این شب سیاه و ظلمانی نجات دهد. خوشبختانه «احمد جوان» راه پدر را در پیش گرفته و پرچم «جبهه مقاومت ملی» را یکجا با سنگرداران خود در کوهپایه‌های هندوکش برافراشته است.

احمد از دانش سیاسی لازم، شخصیت کاریزماتیک و محبوبیت در بین مردم برخوردار است و جامعه جهانی او را می‌شناسد (اما مردم و جامعه جهانی معمولاً کسانی را تحویل می‌گیرند که در میدان عمل توانایی ایجاد و مهار فرصت‌ها و چالش‌ها یا سود و زیان‌ها را داشته باشند). احمد در گفتگوی اخیر خود با بی بی سی خوب درخشید. او در برنامه خود نیز ساختار پارلمانی غیرمتمرکز و برابری/عدالتخواهی برای همه اقوام در سراسر کشور را در یک جمهوری اسلامی ترسیم کرد که پیام روشنی به تمرکزگرایان، فدرالخواهان، قوم‌گرایان، تجزیه‌طلبان و سایر شخصیت‌ها/جبهات بود. این گفتگو نشان داد که احمد به پختگی کاملی رسیده است، همه چیز را زیر نظر دارد و در صدد ایجاد یک جبهه وسیع در سطح کشور است. او شعارهای میان‌تهی نداد، لاف نزد و گزاف نگفت، دشمن‌سازی نکرد و دروازه‌های مبارزه و مقاومت را بر روی همگان باز گذاشت...

با آنکه احمد ویژگی‌های زیاد پدر خود را دارد و تا کنون خوب عمل نموده است، اما راه دور و درازی در پیش دارد تا در جریان زمان و میدان عمل ثابت کند که «مسعود ثانی» است (بسیار سفر باید، تا پخته شود خامی):

در ره منزل لیلی که خطر هاست در آن / شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

تاج شاهی طلبی، گوهر ذاتی بنمای / ور خود از تخمه جمشید و فریدون باشی

چنانچه، تشویش‌های وجود دارد که شماری از شخصیت‌های فراری مزدور و معامله‌گر («شرکای کرزی/احمدزی») در کنار او قرار دارند که در «نبود یک اتاق فکر قوی»،

ممکن است مُهره‌ی دست آن‌ها شود. اما امیدواری این است که احمد چهره واقعی آن‌ها را می‌شناسد و راه خود را مانند مسعود بزرگ از میان این «جنگل انبوه» باز می‌کند (شاید یکی از راه‌های جبران نسبی گناهان این شخصیت‌ها نیز این باشد که به اشتباهات خود اعتراف نمایند، از مردم پوزش بخواهند، از ادعاهای بلندبالای رهبری و لاف/گزارف‌های دیروزی خود بپرهیزند، از ارایه مشوره‌های لازم به احمد و کمک‌های مادی/معنوی به «جبهه مقاومت ملی» دریغ نکنند):

مشکل است، اما از این بن بست باید بگذریم؛

از میان دیوهای مست باید بگذریم!

+ + +

در تبصره کوتاهی که سه سال پیش به مناسبت «ابراز آمادگی احمد برای ادامه راه پدر» نوشته بودم، برایش چنین خاطر نشان کرده بودم:

«احمد جوان که کمر خود را بسته کرده، در میدان عمل ایستاده شده و می‌خواهد راه مسعود پدر را ادامه دهد... باید مسعودانه فکر کند و مسعودانه عمل کند! او باید بداند که:

* میراث مسعود، نه «پکول و دستمال»، بلکه «افکار و اعمال» او است؛

* میراث مسعود، نه «زراندوزی و بلندمنزل سازی»، بلکه «تقوا و صداقت» او است؛

* میراث مسعود، نه «داستان و حکایت»، بلکه «مبارزه و مقاومت» او است؛

* میراث مسعود، نه «شکوه و شکایت»، بلکه «پایداری و استقامت» او است؛

* میراث مسعود، نه «وزارت و معاونیت»، بلکه «اقتدار و حاکمیت» او است!«

+ + +

رهبران واقعی مردمزاد اند، نه مادرزاد! آن‌ها کسانی اند که با باور/روحیه عالی پیشگام کارزار/مبارزات مردم می‌شوند و در جریان زمان و میدان عمل نشان می‌دهند که شایسته رهبری، حمایت و پشتیبانی مردم اند. به عباره دیگر، فقط با عبور از شرایط سخت و روزهای دشوار است که رهبران واقعی پالایش می‌یابند، آبدیده می‌شوند و جاودانه می‌گردند (آن‌گونه که فشار و حرارت بالا، آهن را به فولاد و کاربن را به الماس تبدیل می‌کند)!

با وجود همه تشویش/دشوارها، احمد در شرایط کنونی، یگانه امید مردم ما و حتی کشور
های منطقه و جهان است!

عمرش دراز، راهش روشن و تلاش‌هایش پُربار بادا...

سرچشمه‌ها

لعل زاد. مسعود راهت ادامه دارد. روزنامه ماندگار، ۲۰ سنبله ۱۳۹۶.

<https://mandegardaily.com/?p=62232>

لعل زاد. مزاری: آرمانت ادامه دارد. به مناسبت ۲۳ مین سالروز شهادت مزاری. لندن.
۱۱ مارچ ۲۰۱۸).

<http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?id=4152>

لعل زاد. زندگی الهام بخش (جیم رون). مارچ ۲۰۱۸.

https://archive.org/details/20210111_20210111_2256/mode/2up

آزمندیان. تکنولوژی فکر. تهران. ۱۳۸۵.

پاریزی و سلسله. رهبری تحول (کاتر). تهران. ۱۳۸۲.

لعل زاد. شخصیت و تغذیه. جون ۲۰۱۸.

<http://www.khorasanzameen.net/php/pdf/alalzac35.pdf>

لعل زاد. شخصیت یا برنامه. مارچ ۲۰۱۸.

<http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?&id=4163>

لعل زاد. معیارهای دموکراتیک بودن نظام‌های سیاسی. سپتمبر ۲۰۱۶.

<http://www.khorasanzameen.net/php/pdf/alalzac21.pdf>

لعل زاد. مشکلات دولت/ملت سازی در کشور. دسمبر ۲۰۱۹.

https://archive.org/details/20210518_20210518_2041

لعل زاد. راه حل معقول بحران کشور. جنوری ۲۰۲۲.

https://archive.org/details/20220120_20220120_2032/mode/2up

اپارسین. تولد دوباره هویت و اقتدار تاجیکان. چاپ سوم. سپتمبر ۲۰۲۰.

https://archive.org/details/20210417_20210417_0721/page/n1/mode/2up

گنابادی. تفاوت مدیریت و رهبری. نقش واقعی رهبران چیست؟ ۱۹۹۰.

https://jmfr.srbiau.ac.ir/article_7142_71846d9c38c5d1ece68a6a125e927509.pdf

لعل زاد. در باره گفتگوی احمد مسعود با بی بی سی. جولای ۲۰۲۲.

<http://www.khorasanzameen.net/php/read.php?&id=5087>

سخنان عبدالله پیش از انتخابات و پس از آن.

<https://www.youtube.com/watch?v=tLTKuP-qXJs>

سخنان احمدزی، حکمتیار و کرزی.

<https://www.youtube.com/watch?v=IUh-pw1JKag>

گفتگوی با هیبت الله علیزی رئیس پیشین ستاد ارتش. اگست ۲۰۲۲.

<https://www.youtube.com/watch?v=vdTWyUDqB-A>

مسعود: اسلام، دموکراسی و حقوق زنان.

<https://www.youtube.com/watch?v=bYljq6j0G-Y&t=86s>

گفتگو با علی احمد عثمانی: بررسی وضعیت تاجیک‌ها... ۲۶ اگست ۲۰۲۲.

<https://www.youtube.com/watch?v=7WkPaHGGRGK4&t=4s>

استرآبادی، محمد قاسم هندوشاه. تاریخ فرشته. جلد دوم (ص ۲۵)، از بابر تا عادل

شاهیان. تهران. ۱۳۸۸.